

نقد مقاله‌ی

«بررسی جریان حکمیت از منظری دیگر»

جواد علاء‌المحدثین*

فصلنامه‌ی ندای اسلام^۱ مقاله‌ای با عنوان «بررسی جریان حکمیت از منظری دیگر» به چاپ رسانید، که نویسنده‌ی آن به بازبینی مسئله حکمیت در جنگ صفين، به ویژه نقش دو حکم تعیین شده، یعنی «ابو موسی اشعری» و «عمرو بن عاص» پرداخته است. نویسنده در این مقاله ادعا می‌کند «بسیاری از نویسندگان و مورخان در مورد حقیقت این جریان دچار سردرگمی شده و با اعتماد بر روایات ضعیف و غیرقابل اعتبار، چهره‌ای ناخوشایند از این دو، به تصویر کشیده‌اند، یعنی ابوموسی اشعری را به ضعف رأی و فریب خوردن و عمرو بن عاص را به فریبکاری متهم ساخته‌اند.» سپس گزارش می‌کند: «کمتر کتاب تاریخی است که به سبب نقل روایات [به زعم وی] موضوع و ساختگی، عمرو بن عاص را به فریبکاری متهم نکرده باشد.» در جای دیگر رویکرد خود به مسئله‌ی حکمیت

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد تهران شمال

۱. فصلنامه ندای اسلام، سال هشتم و نهم، شماره‌ی ۳۲-۳۳ زمستان ۸۶ و بهار ۸۷

را چنین توصیف می‌کند که این مقاله «در پرتو روایات صحیح و مورد اعتماد محققان برجسته تاریخ اسلام و اهل سنت» جمع آوری شده است.

ما در این نوشتار، در صدد هستیم تا رویکرد این مقاله‌ی به حقایق «جنگ صفين» و «حکمیت» و هم چنین صحت ادعای نویسنده در استفاده از روایات صحیح را مورد بررسی و نقد قرار دهیم.

■ خلاصه‌ی مهم ترین مطالب مطرح شده در مقاله

نویسنده در این مقاله آورده است :

پس از حکومت یافتن حضرت علی علیہ السلام مردم شام از بیعت با ایشان سرباز زدند و گفتند: حضرت علی علیہ السلام اول از قاتلان خلیفه سوم قصاص بگیرد، سپس ما با او بیعت می‌کنیم. حضرت علی علیہ السلام خواسته مردم شام و معاویه را بهانه‌ای برای نافرمانی و عدم بیعت می‌دانست. لذا با هدف الزام معاویه و هوادارانش به اطاعت از خود، با سپاهی به سوی شام روانه شد... نبرد میان دو سپاه در ماه ذی الحجه سال سی و شش هجری با درگیری‌های موردی و جنگ‌های پراکنده آغاز گردید ... اول ماه صفر مرحله دوم جنگ آغاز شد و تا روز جمعه دهم صفر ادامه پیدا کرد. سخت‌ترین رویارویی میان سپاهیان دو طرف، در روز پنجشنبه نهم و شب جمعه دهم ماه صفر روی داد و آن شب را لیله الهریر [شب زوزه] نامیدند. به دنبال ایجاد نگرانی از ادامه کشته شدن افراد دو سپاه، معاویه رو به سپاهیانش کرد و گفت: «قرآن‌ها را بر نیزه‌ها بسته و بالا ببرید.» و موضوع حکمیت را طرح کرد.

در اینجا ادعا می‌کند :

حضرت علی علیہ السلام به درخواست آنها مبنی بر توقف جنگ و خونریزی پاسخ مثبت داد.

و همچنین وی مدعی است که :

آن حضرت به حکمیت رضایت داد اما آشوب طلبان به استمرار جنگ

صفین بسیار اصرار می کردند لذا چاره‌ای ندیدند جز این که علیه حضرت علی دست به شورش بزنند و با طرح مقوله «لاحکم الا لله» شکاف جدیدی را به نام «خوارج» در میان امت اسلامی ایجاد کنند.

ایشان سپس می نویسد:

با طرح موضوع حکمیت، جنگ صفين عملاً پایان یافت ... دو طرف به توافق رسیدند که از هر طرف یک نفر مذکوره کننده‌ی ارشد، ... به عنوان حکم انتخاب گردند تا در مورد حل بحران پیش آمده و پایان دادن به جنگ و اختلاف، به گفت‌وگو و مذکوره پیردازند و بر سر آنچه که به خیر و مصلحت مسلمانان است به توافق برسند.

نویسنده سپس با اشاره به انتخاب ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص به عنوان حکم، درباره انتخاب ابوموسی مدعی شده:

برخلاف آنچه در بسیاری از کتب تاریخی شایع است [این انتخاب] بنا به تحمیل خوارج بر حضرت علی علیه السلام نبوده است، زیرا خود آنها از مخالفین سرسخت پذیرش حکمیت بودند و به همین علت نیز در مقابل حضرت علی موضع گرفتند و ایشان را تکفیر کردند.

نویسنده درادمه، به تفصیل شرح می‌دهد که دو حکم، برای تعیین سرنوشت خلافت چه تصمیماتی گرفتند و نتیجه‌ی این تصمیم گیری به کجا انجامید.

البته ما ثابت خواهیم کرد که به شهادت اسناد تاریخی و برخلاف ادعاهای یاد شده، امیرالمؤمنین علیه السلام، بر نیزه کردن قرآن‌ها را دسیسه و مکر می‌دانستند و با توقف جنگ و قبول حکمیت موافق نبودند، اما جمع کثیری از افراد سپاه ایشان فریب خوردن و با خشک مغزی، بر قبول پیشنهاد معاویه و سپس بر انتخاب ابو موسی اشعری اصرار ورزیدند. خوارج همان کسانی بودند که وقتی اشتباه خود در موارد اخیر را دریافتند، آن را با اشتباه دیگری ادامه دادند و با آن که خود، مقصراً شکل‌گیری جریان حکمیت بودند، با مشاهده‌ی نتیجه‌ی

شوم حکمیت، مقابله و مواجهه با امیرالمؤمنین علیه السلام را در پیش گرفتند.

در این مقاله به طور کلی جهت گیری مباحث، در راستای تبرئه‌ی معاویه و حکمین، دری مقدمات و پیشامدهای جنگ صفين است. تبرئه‌ی آنان از برپا کردن و ادامه‌ی جنگ که

یکی از آثار سوء آن، کشته شدن هزاران مسلمان و دیگری، شکل گرفتن توطئه‌ای شوم و بنیان برانداز در جریان حکمیت بود. ما درادامه به طرح و نقد این مباحث خواهیم پرداخت.

■ نکته‌ی بسیار مهم در این مقاله

نویسنده‌ی این مقاله در چندین فراز تصویر می‌کند که معاویه، مبانی تعیین حضرت علی علیہ السلام به عنوان خلیفه را کاملاً قبول داشته و اعتراضش تنها پیرامون خونخواهی خلیفه‌ی سوم! و عدم اقدام حضرت علی علیہ السلام در این باره بوده است. نویسنده در جاهای مختلف از این مقاله مکرر بر این مطلب تأکید نموده است. به این فرازها توجه فرمایید:

نباید فراموش کرد در آن شرایط که جلسه‌ی حکمیت در اذرح در حال برگزاری بود، خلیفه‌ی مسلمین تنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود.

هم چنین:

معاویه نه مدعی احراز مقام خلافت بود، نه خود رادر مقام امیرالمؤمنین نهاده بود و نه اتباع و هوادارانش با او به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کرده بودند.

و نیز:

دو طرف نزاع و اختلاف هر دو خلیفه و امیرالمؤمنین نبودند، بلکه یک طرف نزاع حضرت علی خلیفه و امیرالمؤمنین بود که اکثریت مسلمانان با او بیعت نموده و عده‌ای هم .. بیعت با او را مشروط به مجازات شورشیان گردانیده بودند.

همچنین می‌نویسد:

معاویه در مورد اهلیت و شایستگی حضرت علی برای مقام خلافت اعتراضی نداشت، و به خود به عنوان جایگزینی برای حضرت علی نگاه نمی‌کرد، بلکه انتقادش در مورد پاره‌ای از تصمیم‌گیری‌های حضرت علی بود.

■ شهادت عمار یاسر در صفين، و نگاه نویسنده‌ی مقاله

یکی از مهم‌ترین فرازهای مقاله‌ی مورد بحث، آن جا است که نویسنده، ضمن طرح این

■ سوالی مهم از نویسنده‌ی مقاله

همان طور که مشاهده فرمودید نویسنده‌ی این مقاله، تمام انگیزه‌ی معاویه و شامیان در جنگ صفين را، خونخواهی خلیفه سوم! و اعتراض به موضع حضرت علی علیه السلام در این باب دانسته و تصریح می‌کند که «خلیفه‌ی مسلمین تنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنہ بود». از طرفی می‌گوید «معاویه و سپاه شام بیعت با حضرت علی را مشروط به مجازات شورشیان گردانیده بودند.» و از سوی دیگر تصریح می‌کند که در پی شهادت جناب عمار یاسر «برای همگان روشن شد که حق با حضرت علی رضی الله عنہ بوده است و همه باید با ایشان بیعت و از ایشان پیروی می‌کردند.» این اتفاق و روشن شدن موضع حق، ادامه نبرد را بی‌معنا کرد و همه را به تلاش برای پایان دادن به نبرد ترغیب کرد، و در چنین شرایطی موضوع حکمیت مطرح گردید و پذیرفته شد.

برای وی تردیدی وجود ندارد که موضع شامیان و قرار گرفتن آنان در برابر امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام، به تصریح رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم مصدق بگی و تجاوزگری است. متبازن،

ادعا که قصد معاویه و مردم شام، از شرکت در نبرد صفين و خودداری از بیعت با حضرت علی علیه السلام، خونخواهی عثمان بوده؛ می‌نویسد:

یکی دیگر از اتفاقاتی که در جنگ صفين رخ داد و به روشن شدن موضع درست از نادرست و پایان یافتن جنگ کمک کرد، شهادت صحابی جلیل القدر، حضرت عمار بن یاسر به دست سپاهیان شام بود... شهادت حضرت عمار اتفاق افتاد، و در پرتو حدیث نبوی: «تقتلک الفئة الباغية» تو به دست گروه عصیانگر و سرکش کشته می‌شود. برای همگان روشن شد که حق با حضرت علی رضی الله عنہ بوده است و همه باید با ایشان بیعت و از ایشان پیروی می‌کردند. این اتفاق و روشن شدن موضع حق، ادامه نبرد را بی‌معنا کرد و همه را به تلاش برای پایان دادن به نبرد ترغیب کرد، و در چنین شرایطی موضوع حکمیت مطرح گردید و پذیرفته شد.

پس از روشن شدن این که در موضع باطل قرار دارند، یک وظیفه‌ی به غایت بدیهی داشتند، یعنی دست کشیدن از تجاوزگری، تسلیم شدن در برابر خلیفه‌ی مسلمانان و بیعت با ایشان .

پر واضح است که هر اقدام دیگری غیر از این، ادامه تجاوزگری و ایستادن در برابر سخن قطعی رسول خدا ﷺ خواهد بود. پس، این که سپاه شام، تکیه بر انجام حکمیت داشته‌اند، از اساس کاری غلط، نا به جا و باطل و پافشاری بر همان موضع «بغی» و تجاوزگری بوده است. لذا باید پرسید: نویسنده‌ی مقاله چه اصراری بر دفاع از باطل و تجاوزی دارد که خود معترف است سخن قطعی رسول خدا ﷺ بر بطلان آن دلالت دارد؟!

■ تأکید بزرگان اهل سنت بر «حدیث قتل عمار»

حدیث قتل عمار مسئله‌ای نیست که تنها مورد توجه نویسنده‌ی این مقاله قرار گرفته باشد. بلکه این حدیث، در منابع متعدد اهل سنت و در رأس آنها، در صحیحین آمده است.^۱ ما در این جا عبارات برخی از علمای اهل تسنن در این باب را، به نقل از منابع معرفی شده از سوی خود نویسنده‌ی مقاله^۲ یعنی **أسمی المطالب فی سیرة أمیر المؤمنین علی بن أبي طالب و تحقیق مواقف الصحابه** یادآور می‌شویم:

مؤلف کتاب نخست، از قول ابن عبدالبر نقل می‌کند:
تواترت الآثار عن النبي أنه قال: «قتل عمارا الفتنة الباغية»، وهذا من

۱. محمد بن إسماعيل بخاري، صحيح بخاري، دارالفکر للطباعة والنشر، بيروت ، ج ۳ ، ص ۲۰۷ – مسلم بن حجاج نیشابوری ، صحيح مسلم، دارالفکر للطباعة و النشر ، بيروت ، ج ۸ ، ص ۱۸۶
۲. در پاورپیش مقاله مورد بحث آمده: «برای نگارش این مقاله از سه کتاب گرانسنج ۱-أسمی المطالب فی سیرة أمیر المؤمنین علی بن أبي طالب تألیف دکتر علی محمد الصالبی، ۲-تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه من روایات الامام الطبری و المحدثین تألیف محمد امحزون، و ۳-از ترجمه فارسی کتاب الخلفاء الراشدون بین الاستخلاف والاستشهاد (خلفای راشدین از خلافت تا شهادت) تألیف دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، به صورت ترجمه و اقتباس بانگکی تصرف استفاده شده است و ارجاعات دکر شده در پی نوشت به نقل از این کتابها آمده است». آن چه در این بخش از مقاله می‌آوریم به نقل از دو منبع نخست است ، یعنی «أسمی المطالب فی سیرة أمیر المؤمنین علی بن أبي طالب ، علی محمد الصالبی، دارالتوزیع والنشر الاسلامیة، مصر، قاهره، ۱۴۲۴ هـ » ، صص ۵۶۳-۵۶۰ و « امحزون محمد، تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنه، دارالسلام للطباعة و النشر، اسكندریة، مصر، جاپ دوم، ۱۴۲۸ هـ » صص ۴۷۳-۴۷۶

إخباره بالغيب و إعلام نبوته، و هو من أصح الأحاديث^۱

نقليات از پیامبر به توادر رسیده است که فرمود: «عمار را گروه متجاوز می کشند». و این از موارد خبردادن ايشان از غيب و نشانه های نبوت آن جناب و از صحيح ترین احاديث است.

وی سپس تصريح ذهبي را نقل می کند مبني بر اين که « حدیث قتل عمار متواتر است.»^۲ هر دو كتاب، از ابن حجر عسقلاني نقل می کنند که :

در اين حدیث، نشانه روشنی از نشانه های نبوت، و فضیلت آشکاری برای علی علیه السلام و عمار ، و ردی بر ناصبیانی است که گمان کرده اند علی علیه السلام در جنگ هایش، بر صواب نبوده است .^۳

و هم چنین از او نقل شده :

حدیث «تقتل عمار الفئة الباغية» بر این دلالت دارد که علی علیه السلام در آن جنگ ها بر صواب بود ، زیرا یاران معاویه عمار را کشتند .^۴

ابن کثیر می گوید :

با کشته شدن عمار به دست اهل شام، سر آن چه پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم خبر داده بود که «او را گروه متجاوزگر می کشند». روشن؛ و آشکار شد که علی بر حق و معاویه متجاوز است ...^۵

۳۰۶

این حدیث دلالت بر صحت امامت علی و وجوب اطاعت او دارد، و [هم چنین دلالت دارد] بر این که دعوت کننده به اطاعت او به بهشت دعوت می شود و دعوت کننده به جنگ با او - هرچند اجتهاد نموده باشد - به

۱. ابن عبدالبر، الاستیعاب ۳/۱۱۴۰ - نقل از أسمى المطالب في سيرة أمير المؤمنين على بن أبي طالب، ص ۵۶.

۲. ذهبي، سير اعلام النبلاء ۱/۴۲۱ - نقل از همان

۳. ابن حجر، فتح الباري ۱/۶۴۶ - نقل از همان

۴. ابن حجر، فتح الباري ۱۳/۹۲ - نقل از همان

۵. ابن کثیر، البداية والنهاية ۷/۲۷۷ - نقل از همان، ص ۵۶۱

آتش دعوت می‌شود.^۱

همچنین در **تحقيق مواقف الصحابة** از ابن عربی نقل شده که، پس از استناد به این حدیث نبوی، می‌نویسد:

على اللهم امام ، و هر کس بر او خروج کرد، متتجاوز و جنگیدن با این متتجاوزین، تا جایی که به حق تسليم شوند، واجب بود.^۲

جالب این که مؤلف **أسمى المطالب فی سیرة أمير المؤمنین** على بن أبي طالب نیز سخن سعید حوى در این باب - وجوب جنگیدن در کنار حضرت على اللهم - را بازگو کرده و به نقل از وی می‌نویسد:

پس از کشته شدن عمار، که نصوص اثبات کننده بر «متتجاوز بودن قاتل او» وارد شده بود، برای کسانی که تردید داشتند، آشکار شد که على اللهم برق، و جنگیدن همراه او واجب است، به همین دلیل عبدالله بن عمر از تخلف خود، چنین تعبیر کرده که به واسطه این تخلف [از جنگیدن همراه حضرت على اللهم و در مقابل سپاه معاویه] تأسف می خورد، و این نبوده مگر بدین دلیل که او واجبی را ترک کرده و آن «یاری امام برق، عليه خروج کنندگان به ناحق بر وی» بوده است، چنان که فقهها بر وجوب این کار فتوا داده‌اند.^۳

سخن اخیر، همان است که ما بر آن تأکید نمودیم. همان طور که ملاحظه فرمودید پس از شهادت عمار یاسر، هیچ ابهامی باقی نماند که تنها وظیفه‌ی همه مسلمانان، پیوستن به امیرالمؤمنین حضرت على اللهم و جنگیدن در کنار آن حضرت، عليه متتجاوزان بوده است. بنابراین ماجرای حکمیت، هر طور که بوده باشد، و نقش عمرو عاص در آن به هر شکل که ترسیم گردد، حتی اگر به دور از حیله و خیانت دانسته شود، از اساس قابل دفاع نیست.

۱. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی ۴/۳۳۷- نقل از همان

۲. ابن العربي، احکام القرآن، جلد ۲، صفحه ۱۷۱- نقل از «تحقيق مواقف الصحابة»، ص ۴۷۳

۳. حوى، الأساس فی السنة ۴/۱۷۱۰- نقل از **أسمى المطالب**، ص ۵۶۲

■ دفاع از حق ستیزان

علیرغم آن که نویسنده‌ی مقاله، به این حقیقت مسلم، اعتراف دارد که سپاه شام در نبرد صفیین «باغی» بوده‌اند، اما تلاش کرده تا آنان را تبرئه کرده و حق طلب، جلوه دهد. او می‌نویسد:

این اتفاق [شهادت عماریاسر] و روشن شدن موضع حق، ادامه نبرد را بی‌معنا کرد و همه را به تلاش برای پایان دادن به نبرد ترغیب کرد، و در چنین شرایطی موضوع حکمیت مطرح گردید و پذیرفته شد.

اما گزارش‌های تاریخی که مورد تأیید نویسنده نیز قرار دارد، خلاف این را نشان می‌دهد. ایشان در بخشی از مقاله‌ی خود، نقلی از مصنف ابن أبي شیبیه و مسند احمد درباره چگونگی ماجراهای حکمیت را، روایت معتبر قلمداد، و بخشی از آن را نقل کرده است. در بخشی از همین نقل، از قول ابووالائل چنین آمده:^۱

لما استحر القتل فى أهل الشام بصفين اعتصم معاوية وأصحابه بجبل
فال عمرو بن العاص أرسـل إلـي عـلي بالـمـصـفـ فـلا و اللـه لا يـرـدـ
عـلـيـكـ

در صفین، هنگامی که کشته دادن اهل شام شدت گرفت، معاویه و یارنش، به کوهی پناه بردن، پس عمرو بن العاص گفت قرآنی را [به نشانه] درخواست آتش بس] نزد علی بفرست که به خدا قسم رد نخواهد کرد.

در ادامه‌ی نقل آمده که همین ماجرا به آتش بس میان دو سپاه انجامید. ضمناً این نقل در منابع متعدد دیگری از قبیل فتح الباری، سنن نسائی، مجمع الزوائد، مسند ابی یعلی نیز آمده است.

از سوی دیگر نویسنده، خود در ضمن همین مقاله آورده: سختترین و خشن‌ترین رویارویی میان سپاهیان دو طرف در روز

۱. أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، مصنف ابن أبي شيبة (المصنف في الأحاديث والآثار)، مكتبة الرشد، الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٠٩، ج ٣، ص ٤٨٥ ، تحقيق كمال يوسف الحوت – أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، مسند أحمد، موقع وزارة الأوقاف المصرية، ج ٧ ، ص ٥٥٨ – در این کتاب، عبارت «اعتصموا بتل» آمده است.

پنجمین به نهم و شب جمعه دهم ماه صفر روی داد ... در طول یک
نبرد سخت و فرسایشی، هزاران نفر کشته و زخمی شدند و خوف آن
می‌رفت که هر دو سپاه تا آخرین نفراتشان به نبرد ادامه دهند و بجز زنان
و کودکان کسی زنده نماند. اظهار این خوف ابتدا بر زبان اشعش بن قیس
رئیس قبیله کنده جاری شد.

سپس می‌نویسد :

خبر اظهارات اشعش بن قیس به معاویه رسید، و وی گفت :
قسم به پروردگار کعبه ! او درست می‌گوید. اگر این روند ادامه پیدا کند،
همه مردان جنگی دو طرف کشته خواهند شد ... سپس رو به سپاهیانش
کرد و گفت : قرآن‌ها را بر نیزه‌ها بسته و بالا ببرید.

بنابراین، هم اظهارات نویسنده و هم مدارکی که وی ارائه و بر اعتبارش تأکید نموده، نشان
می‌دهد که علت «قرآن بر نیزه‌ها کردن» سپاه شام، شدت گرفتن جنگ و کشته دادن
زیاد بوده، که عرصه را بر آنان تنگ کرد، نه دریافتمن این که بر اساس فرموده رسول
خدا ﷺ، آنان بر باطل و متباوزند. پس چرا وی در تلاشی دیگر برای تبرئه کسانی که بر
اساس بغی و تجاوزگری، جنگی با هزاران کشته راه‌انداختند، این گونه می‌گوید که :
[شهادت عمار یاسر] و روشن شدن موضع حق، ادامه نبرد را بی‌معنا و همه
را به تلاش برای پایان دادن نبرد ترغیب کرد.

■ اجتهاد معاویه

البته در عقیده اهل تسنن، بحث اجتهاد به شکلی خاص و بسیار گسترده مطرح است، که
اکنون در صدد پرداختن به آن نیستیم، ولی این مقدار باید گفت که، حتی این موضوع
نیز نمی‌تواند اصرار سپاه شام بر عدم تبعیت و امتناع از بیعت با حضرت علی ؑ پس از
شهادت عمار یاسر را توجیه کند. چون، اگر ادعا شود معاویه و اصحاب او در تشخیصی
که آنان را در صفين، رو در روی خلیفه‌ی وقت حضرت علی ؑ قرار داد، اجتهاد کرده
بودند، خواهیم گفت : پس از شهادت عمار یاسر، دیگر جای تردیدی برای هیچ کس نماند
که آنان خطاکار و متباوزند.

حتی با فرض قبول نظریه اجتهاد، پس از روشن شدن خطا، مجتهد نمی تواند بر آن اصرار ورزد، آن هم، در جایی که معلوم شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجتهاد او را تجاوزگری شمرده است.

و اما این که برخی نقل کرده اند که معاویه در برابر حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «آیا ما عمار را کشتم یا آنانی که او را از خانه و شهر خود بیرون کشیده و با خود به اینجا آورده اند؟»^۱؛ بی مبنای از آن است که بخواهیم درباره اش بحث کنیم، به نظر می رسد که نویسنده این مقاله نیز سخن فوق را کم ارزشتر از آن دانسته که حتی نقل کند. جا دارد پاسخ حضرت علی صلی الله علیه و آله و سلم را به نقل از قرطبوی، فقیه و مفسر مشهور اهل تسنن، ذکر کنیم؛ او می نویسد:

«و قد أجاب علي رضي الله عنه عن قول معاویة بن قال : فرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سلم اذن قتل حمزه حين أخرجه و هذا من علي رضي الله عنه إلزام، لا جواب عنه و حجة، لا اعتراض عليها»^۲

و علی رضی الله عنہ پاسخ معاویه را چنین داد که [اگر آن چه او ادعا کرده مبنی بر این که ما قاتل عمار هستیم، صحیح باشد] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حمزه را کشت، چرا که او را به جنگ [احد] برد. و این سخن علی رضی الله عنہ اتمام حجت با معاویه بود، نه [فقط] پاسخ به وی و حجتی بود که، هیچ رد و انکاری بر نمی دارد.

گمان نمی شود، کسی بتواند ادعا کند که عمرو عاص چند ماه پس از شهادت عمار یاسر، وقتی در جلسه‌ی حکمیت حاضر شد، بر این باور بوده که قاتل عمار و مصدق سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عبارت: «تقتل عمارا الفئة الباغية» حضرت علی صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. پس دفاع از تجاوزگری، چرا؟

۱. الخالدي، صلاح عبدالفتاح، خلفاء راشدين از خلافت تا شهادت (الخلفاء الراشدون بين الاستخلاف والاستشهاد)، ترجمه عبدالعزيز سليمي، ص ۳۲۲، نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۸۲، تهران، به نقل از البداية والنهاية، ج ۷، صص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۲. قرطبوی، التذكرة ۲۲۲/۲ - نقل از أسمى المطالب فی سیرة أمير المؤمنین علی بن أبي طالب، ص ۵۶.

■ عدم اکتفای معاویه و عمر و عاص به جنگ صفين

لازم است یاد آور شویم که معاویه و عمر و عاص، حتی پس از فروکش کردن آتش صفين، باز هم قویاً به مخالفت همه جانبیه با حضرت علی علیه السلام ادامه دادند. از جمله اقدامات آنان، جنگیدن با حاکم منصوب از سوی آن حضرت در مصر یعنی محمد بن أبي بکر، در سال ۳۸ هجری بود، که از قضا به فرماندهی عمر و عاص در گرفت و به کشته شدن محمد بن أبي بکر منجر شد.

تفصیل این ماجرا در همه‌ی منابع تاریخی و از جمله کتبی که نویسنده‌ی مقاله، به عنوان منابع اصلی ذکر کرده، گزارش شده است.^۱

اکنون به تفصیل آن ماجرا کار نداریم، تنها این سؤال را مطرح می‌کنیم که نویسنده‌ی مقاله که خود معترف است:

با شهادت حضرت عمار در پرتو حدیث نبوی: «تقتل عمارا الفئة الباغية»

برای همگان روشن شد که حق با حضرت علی رضی الله عنه بوده است و
همه باید با ایشان بیعت و از ایشان پیروی می‌کردند.

چگونه از کسانی دفاع کرده که نه تنها با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرده و از ایشان پیروی نکرند، بلکه حتی در فرصتی دیگر با آن حضرت جنگیدند؟

■ تخطی از عقیده‌ی اهل تسنن در باب حرمت مخالفت با خلیفه

از طرف دیگر، موضع گیری صورت گرفته در این مقاله، صرف نظر از اشکالات یاد شده، در تعارض کامل با عقیده‌ی قطعی اهل تسنن در باب حرمت مخالفت با خلیفه، هست.

حافظ نووی در شرح صحیح مسلم، در ذیل روایتی می‌نویسد:

معنای حدیث آن است که با والیان امر در ولایشان مخالفت نکنید و بر آنان اعتراض ننمایید، مگر این که از ایشان کار خلاف قطعی، که می‌دانید

۱. رک. أسمى المطالب في سيرة أمير المؤمنين على بن أبي طالب، ص ۴۰.

... ثم إن معاوية أعد جيشاً بقيادة عمرو بن العاص فغزا به مصر، وتحالف مع من قاتلهم محمد بن أبي بكر، ... وقعت بينهم وبين محمد بن أبي بكر معارك قوية انتهت بمقتل محمد بن أبي بكر واستيلاء أجناد معاوية على مصر، وبنكح خرجت مصر من حكم على بن أبي طالب رضي الله عنه

با اصول اسلام تعارض دارد، بینید، پس اگر چنین مواردی مشاهده کردید
مخالفت نمایید و در هر شرایطی، حق را بگویید.

وی سپس می افزاید:

اما قیام علیه آنان و جنگیدن با ایشان، به اجماع مسلمانان حرام است،
گرچه اهل گناه و ستمگر باشند، و احادیث به فراوانی در این معنا وارد شده
و اهل سنت اجماع دارند که سلطان با فسق برکنار نمی شود.^۱

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری از قول ابن بطال نقل می کند:
فقها بر وجوب اطاعت حاکمی که غلبه یافته و جهاد کردن همراه او،
اجماع دارند و بر این که اطاعت او بهتر از خروج بر او است که این کار
موجب حفظ خون ها و آرامش اجتماع خواهد شد.

وی در ادامه می نویسد:

از این حکم، تنها موردی را استثنای کرده اند که از حاکم «کفر صریح»
 الصادر شود، که در آن حال، اطاعت شجاعیت و جهاد بر علیه او، برای
کسی که بتواند، واجب است.^۲

این نمونه ای از تاکیدات بزرگان اهل سنت، و ادعای اجتماعی است که بر «حرمت خروج
بر حاکم وقت» صورت گرفته، حتی اگر آن حاکم فاسق و ظالم باشد، و با این قيد که
صرفًا «حاکم غالب» باشد و نه حتی منتخب و مشروع.

۱. یحیی بن شرف بن مری النووی، شرح النووی علی صحیح مسلم، دار إحياء التراث العربي، بیروت، الطبعة
الطبعة الثانية، ۱۳۹۲، ج ۱۲، ص ۲۲۹ ... معنی الحديث لا تأذعوا ولاة الأمور في ولائهم ولا تعرضا عليهم إلا أن تروا منهم منكرا محققا تعلمونه

من قواعد الإسلام فإذا رأيتم ذلك فأنكروه عليهم و قولوا بالحق حيث ما كنتم وأما الخروج عليهم و قتالهم
فحرام بإجماع المسلمين و إن كانوا فسقة ظالمين وقد تظاهرت الأحاديث بمعنى ما ذكرته وأجمع أهل
السنة أنه لا ينزعز السلطان بالفسق

۲. أحمد بن علی بن حجر العسقلانی الشافعی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۷۹،
ج ۱۲، ص ۷

قد أجمع الفقهاء على وجوب طاعة السلطان المتغلب والجهاد معه وأن طاعته خير من الخروج عليه لما
في ذلك من حقن الدماء وتسكين الدهماء وحجتهم هذا الخبر وغيره مما يساعد له ولم يستثنوا من
ذلك إلا إذا وقع من السلطان الكفر الصريح فلا تجوز طاعته في ذلك بل يجب مجاهدته لمن قدر عليها

با وجود چنین تصريحاتی، چگونه نويسنده‌ی مقاله با وجود اقرار به اين که «يک طرف نزاع [صفين] حضرت على، خليفه و امير المؤمنين بود.»، به دفاع از کسانی می‌پردازد که ضمن خروج بر خليفه‌ی برق، موجب کشته شدن هزاران مسلمان شدند؟!!

■ تحریف موضع حضرت على در باب مسئله‌ی حکمیت

نويسنده‌ی مقاله ادعا می‌کند که حضرت على علیہ السلام از ابتدا موافق توقف جنگ و برقاری حکمیت بودند و می‌نویسد:

حضرت على علیہ السلام به درخواست آنها مبنی بر توقف جنگ و خونریزی پاسخ مشبت داد.» اما «آشوب طلبان و کسانی که در قتل خليفه سوم و همچنین دامن زدن به جنگ جمل دست داشتند، به استمرار جنگ صفين نيز بسيار اصرار می‌کردند ... به همين خاطر وقتی ديدند که مردم شام مصاحف را بالا برداشتند ... وحشتزده شده و تمام تلاش خود را به کار بستند تا حضرت على علیہ السلام را از تصمييمش منصرف کنند. ولی جنگ متوقف شده بود و کاري از دست آنها بر نمی‌آمد، لذا چاره‌ای نديدند جز اينکه عليه حضرت على رضي الله عنه دست به شورش بزنند و با طرح مقوله «لامحكم الا الله» شکاف جديدي را به نام «خوارج» در ميان امت اسلامي ايجاد کنند.

ایشان در ادامه می‌نویسد:

شگفت اينجاست که مورخان به اين رفتار آشوب طلبان و قاتلان خليفه سوم، آن هم در اين مرحله‌ی حساس، که منجر به شكل‌گيری خوارج گردید، زياد توجه نکرده‌اند.

همچنین می‌نویسد:

اما روایت ابو مخنف، که در آن ذکر شده است: «حضرت على علیہ السلام ابتدا پیشنهاد مردم شام را مبنی بر حکمیت قرآن نپذیرفت و سپس بر اثر فشار گروهی که بعداً به خوارج مشهور شدند، آن را پذیرفت.» قطع نظر از ضعف در سند، با مقام شامخ حضرت على علیہ السلام سازگاري ندارد، و با وجود روایاتی که با سند صحيح و توسط راویان موثق روایت شده است، اعتباری ندارد.

■ نقد و بررسی ■

واقعیت تاریخی این است که حضرت علی علیہ السلام از ابتدا با توقف جنگ و اجرای حکمیت، مخالف بودند اما تحت فشار اکثریت سپاه خود، بدان تن دادند. پس از آن که حکمین، در مأموریت خود، از وظایف مقرر تخطی کردند و در تصمیم گیری نسبت به امر خلافت وارد شدند، آن گاه بود که خوارج با شعار «لا حکم الا لله» به مخالفت با این موضوع پرداخته و حضرت علی علیہ السلام را تحت فشار گذاشتند که باید جنگ با معاویه را از سر بگیرد، اما آن حضرت که به هر تقدیر، آتش سس یک ساله را پذیرفته بود، حاضر به نقض عهد نشد، و این امر به لجاجت خوارج و نهایتاً جنگ نهروان منجر گردید.

در مقام رد ادعاهایی که در بالا مطرح شد، باید گفت:

اولاً: روایاتی که حکایت از «عدم قبول حکمیت از سوی حضرت علی علیہ السلام» دارد، بسیار فراتر از نقل ابومخفف است.

به عنوان نمونه، در انساب الأشراف به نقل از شعبی، درباره‌ی واکنش سپاهیان امیرالمؤمنین علیہ السلام نسبت به قبول حکمیت، ذکر شده که اکثریت آنها طرفدار حکمیت، و اقلیتی در حدود چهارهزار نفر مخالف آن بودند. شعبی سپس می‌گوید:

گروه مخالف نزد حضرت علی علیہ السلام آمدند و گفتند: «به جنگ برگرد.» و علی دوست داشت که همین کار را بکنند... علی علیہ السلام به کسانی که خواهان ادامه جنگ بودند فرمود: «ای جماعت! مخالفت یاران خود را مشاهده می‌کنید و شما جمعیتی اندک در میان جمیعی کثیر هستید که اگر به جنگ برگردید، برخورد آن اکثریت با شما، سخت تر از برخورد سپاه شام با شما خواهد بود، پس اگر آنان با اهل شام بر علیه شما هم دست شوند، شما را نابود خواهند کرد. به خدا قسم من به آن چه انجام شد [حکمیت] راضی نبودم و نمی‌خواستم چنین شود، اما من از ترس بر [جان] شما، نظر اکثریت را پذیرفتم.^۱

۳۱۴

۱. احمد بن یحییٰ بالازری، انساب الأشراف، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۱۳۹۴هـ.و
... فاقت الفرقة المنكرة علياً فقالوا: عد إلى الحرب - وكان على يحب ذلك - فقال الذين رضوا بالتحكيم: والله ما دعانا القوم إلا إلى حق وإنصاف وعدل، وكان الأشعث بن قيس وأهل اليمن أشدهم مخالفة لمن دعا إلى

ملاحظه می شود که بر اساس این نقل ، حضرت علی علیہ السلام مخالف با حکمیت بود، ولی جمعیتی که اکثریت سپاه ایشان را تشکیل می دادند، موافق آتش بس و برقراری حکمیت بوده اند. حضرت، شدت جانبداری آن اکثریت سپاه خود از حکمیت را، چنین ترسیم می فرماید که اگر، طرفداران ادامه جنگ و مخالفان حکمیت بخواهند بر این رأی پافشاری کنند، آن اکثریت سپاه ، بیش از سپاه شام، بر این اقلیت سخت خواهند گرفت، و با سپاه معاویه همدست خواهند شد تا اقلیت را از پا درآورند. حضرت ضمن تصریح بر مخالفت خود با حکمیت، علت پذیرش آن را حفظ جان سپاهیان خود از گزند موافقان حکمیت می شمارند.

ابوالحسن اشعری در **مقالات اسلامیین** می نویسد :

پس معاویه به توصیه عمر و عاص دستور داد قرآن ها را بر فراز کردند، در نتیجه سپاه عراق بر علی رضوان الله علیه شورش کردند و از هر تصمیمی به جز قبول حکمیت سرباز زدند .

وی سپس توضیح می دهد که پس از اصرار شدید اهل عراق بر پذیرش حکمیت از سوی حضرت علی علیہ السلام، ایشان پذیرفت و هر دو گروه حکم موردنظر خود را برگزیدند و پیمانهایی از دو طرف گرفته شد ، اما یاران علی علیہ السلام اختلاف کرده و ایشان را تهدید کردند که اگر به جنگ بازنگردی، ترا رها ، و [با تو] جنگ خواهیم کرد. ... و می نویسد : پس علی رضوان الله علیه فرمود : من در ابتدای امر ابا کردم ، اما شما جز پاسخ مثبت به درخواست شامیان بر حکمیت را نپذیرفیید ، در نتیجه به آنان پاسخ موافق دادیم و عهدها و پیمان هایی سپردم ، و اکنون جایز نیست که پیمان بشکنیم .

اما مخالفان مصمم شدند تا حضرت علی علیہ السلام را خلع کنند و به واسطه

پذیرش حکمیت تکفیر کنند، و بر ایشان خروج نمودند و خوارج نامیده شدند.^۱

در نقل دیگری از صعصعه آمده که پس از طرح حکمیت در صفین، حضرت علی علیه السلام خطاب به سپاهیانش فرمود:

ای مردم همواره وضع من و شما آن طور بود که من دوست می‌داشتم. تا آن گاه که نبرد شما را خسته و درهم کوفته ساخت. سوگند به خدا [اعتراف می‌کنم که جنگ] عده‌ای از شما را [[از ما]] گرفت و جمعی را باقی گذاشت، اما [بدانید] این نبرد برای دشمنان کوبنده‌تر و خستگی آورتر بود، من دیروز فرمانده و امیر بودم، ولی امروز مأمور و فرمانبر شده‌ام، دیروز نهی کننده و باز دارنده بودم و امروز نهی شده و باز داشته شده‌ام، شما زندگی و بقای در دنیا را دوست دارید و من نمی‌توانم شما را به راهی که دوست ندارید مجبور سازم.^۲

البته امثال این روایات که نشان می‌دهد حضرت علی علیه السلام با حکمیت مخالف بودند، فراوان است.

ثانیاً: روایات فوق، نشان می‌دهد که علت پذیرش حکمیت از سوی حضرت علی علیه السلام چه بوده است. موافقان حکمیت چنان شدت عمل نشان دادند که خطر درگیری و کشتار

۱. على بن إسماعيل الأشعري أبو الحسن، مقالات الإسلاميين واختلاف المصلحين، دار إحياء التراث العربي، بيروت، صفحه ۴... فأمر معاوية اصحابه برفع المصاحف وبما أشار به عليه عمرو بن العاص ففعلوا ذلك فاضطرب أهل العراق على على رضوان الله عليه وأبو عليه التحكيم وأن يبعث على حكما ويعث معاوية حكما فاجاهم على إلى ذلك بعد امتناع أهل العراق عليه ان لا يجيئهم إليه فلما اجاب على ... اختلف أصحاب على عليه ... وهم البغة فان عدت الى قتالهم واقررت على نفسك بالكفر اذا اجبتهم الى التحكيم والا نابذناك وقاتلنا فقال على رضوان الله عليه قد ابىت عليكم في اول الامر فليبيتم الا اجبتهم الى ما سألوا فاجبناهم واعطيناهم العهود والمواثيق وليس يسوع لنا الغدر فابوا الا خلعة واكفاره بالتحكيم وخرجوا عليه فسموا خوارج

۲. نصرين مزاحم المنقري، وقعة صفين، المؤسسة العربية الحديثة للطبع والنشر والتوزيع، القاهرة، هـ ۱۳۸۲، لم يزل أمرك على ما أحب إلى أن أخذت منكم الحرب، وقد والله أخذت منكم وتركت، وأخذت من عدوكم فلم تترك، وإنها فيهم أنكى وأنهك. إلا إنني كنت أمس أمير المؤمنين فأصبحت اليوم مأموراً، وكنت ناهياً فأصبحت منها . وقد أحبتكم البقاء وليس لي أن أحملكم على ما تكرهون

در درون سپاه حضرت می رفت. به هر حال، حوادث بعدی نیز به روشنی نشان داد که در سپاه حضرت علی اللهم، مخالفانی جدی وجود داشته، تا جایی که حاضر بودند حتی به روی آن حضرت شمشیر بکشند.

پس، این ادعا که: «حضرت علی اللهم ابتدا پیشنهاد مردم شام را مبنی بر حکمیت قرآن پذیرفت ... [واین گفته] با مقام شامخ حضرت علی اللهم سازگاری ندارد.» ادعای موجهی نیست.

ثالثاً: ادعا شده، مخالف دانستن حضرت علی اللهم با پیشنهاد حکمیت، در مقابل روایاتی که با سند صحیح و توسط روایان موثق روایت شده است، منافات داشته و اعتباری ندارد. در پاسخ باید گفت: تنها سندی که در مقاله‌ی مورد بحث ذکر شده، روایتی است از مسنده احمد و مصنف ابن ابی شیبہ، که پیشتر بدان اشاره شد. متن روایت چنین است:

در صفين، هنگامي که کشته دادن اهل شام شدت گرفت، معاویه و يارانش به کوهی پناه بردند، پس عمرو عاص گفت: قرآنی را نزد علی بفرست که به خدا قسم رد نخواهد کرد. پس شخصی با قرآن نزد حضرت علی اللهم آمد و گفت: «بین ما و شما قرآن قرار دارد» و این آیه را خواند: ﴿أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نِصْيَابِ الْكِتَابِ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمْ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتُولَّ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مَعْرُضُونَ﴾

حضرت علی اللهم پاسخ داد: آری بین ما و شما قرآن قرار دارد و من نسبت به قرآن اولی از شمایم. خوارج در حالی که شمشیرهایشان را بر گردن نهاده بودند، آمده و گفتند: ما قدمی به سوی این قوم برنمی داریم، تا خدا میان ما و آنان حکم کند.^۱

در ادامه آمده است:

سهل بن حنیف ماجرای صلح حدیبیه را نقل، و مخالفان را به پذیرش فرمان امیر المؤمنین اللهم تشویق کرد، سپس حضرت علی اللهم آتش بس را پذیرفت و [به کوفه] بازگشت و سپاهیان نیز بازگشتند، اما خوارج صف

خود را جدا کرده و به حرواء رفتند ...

قرائتی وجود دارد که صحت این نقل را زیر سوال می برد و آن قرائن عبارتند از :

۱- در همین مقاله آمده:

حضرت علی خواسته مردم شام و معاویه را بهانه‌ای برای نافرمانی و عدم بیعت می‌دانست. لذا با هدف الزام معاویه و هوادارانش به اطاعت از خود، با سپاهی پنجاه هزار نفری به سوی شام روانه شد.

آیا منطقی و موافق شان حضرت علی علیہ السلام هست که بگوییم در برابر نافرمانی معاویه، سپاهی پنجاه هزار نفری به سوی شام روانه ساخته، و درگیر جنگی سخت شود که، کشته‌های فراوانی از آن بر جای مانده، و آن گاه که وقتی سپاه مقابل، در تنگنا قرار گرفت؛ صرفاً با دیدن یک فرستاده‌ی قرآن به دست که می‌گوید: «قرآن میان ما و شما حکم باشد.»، دست از جنگ بکشد!

مگر حکم اولیه‌ی آن حضرت مبنی بر تجهیز سپاه و اقدام به جنگ، جز بر اساس قرآن بوده است؟

۲- در این نقل هیچ اثری از آن ماجراهی قطعی که در جنگ صفین رخداده است، یعنی قرآن بر سر نیزه نهادن سپاه شام نیست. در صورتی که در همین مقاله نیز بر این واقعه، صحه گذاشته و این چنین می‌نویسد:

سپس [معاویه] رو به سپاهیانش کرد و گفت: قرآن‌ها را بر نیزه‌ها بسته و بالا ببرید.

۳- بر اساس این نقل، حضرت علی علیہ السلام، پس از آمدن «فرستاده‌ی قرآن به دست»، به سادگی آتش بس را پذیرفت و به کوفه بازگشت. این نقل صرف نظر از مغایرتی که با دیگر نقلها دارد، قطعاً صحیح نیست، زیرا مطابق سایر منابع موجود، طبیعی و منطقی است که پذیرش حکمیت، انتخاب حکمین، تصویب توافق اولیه حکمیت و اموری از قبیل آزادکردن اسرا مسائل زمانبر و پرحاشیه‌ای بود که قبل از بازگشت سپاهیان باید صورت می‌گرفت و چنین هم شد. نه آن که بلافضله حکمیت را پذیرند و به کوفه بازگردند.

جالب است که نویسنده‌ی مقاله، کاملاً در تعارض با قول مشهور مورخین شیعه و سنتی،

ادعا کرده که حضرت علی علیہ السلام از ابتدا موافق حکمیت بوده و خوارج در ابتدا مخالف آن بودند، سپس به اظهار تعجب از مورخان پرداخته و نوشته: «شگفت اینجاست که مورخان به این رفتار آشوب طلبان که منجر به شکل گیری خوارج گردید، زیاد توجه نکرده‌اند.»!! در واقع ایشان ادعای بدون سند خود را، با اظهار شگفتی از مورخان، پوشانده است.

■ تحریف ماجراه انتخاب «ابوموسی اشعری»

در این مقاله می‌خواهیم:

انتخاب ابوموسی اشعری برخلاف آنچه در بسیاری از کتب تاریخی شایع است بنا به تحمیل خوارج بر حضرت علی نبوده است. قابل توجه این که در مقاله، هیچ سندی بر این ادعا که ابوموسی، انتخاب شخص امیرالمؤمنین علی علیہ السلام بوده، مشاهده نمی‌شود. ما برای پیشگیری از اطالة‌ی بیشتر کلام، تنها موضوع را به نقل یکی از منابع سه‌گانه‌ی این مقاله، یعنی ترجمه‌ی فارسی کتاب *الخلفاء الراشدون بین الاستخلاف والاستشهاد* (خلفای راشدین از خلافت تا شهادت)، که نویسنده از آن‌ها به عنوان «کتب گرانسنس» یاد کرده، ذکر می‌کنیم، ایشان نوشته است:

حضرت علی علیہ السلام خواست عبدالله بن عباس را به عنوان حکم و نماینده خود انتخاب کند، اما کوفیان آشوبگر و ناپخته با آن تصمیم او به مخالفت پرداختند و گفتند: عبدالله بن عباس [پسر] عمومی توست و او را در باتلاق این فتنه غرق کرده‌ای؟! ما می‌خواهیم ابوموسی اشعری را حکم و نماینده‌ی خویش بنمایی... حضرت علی علیہ السلام فرمود: اگر حکمیت عبدالله بن عباس را نمی‌پذیرید، بگذارید اشتر نخمی را نماینده‌ی خویش نمایم. گفتند: مگر کسی غیر از اشتر بود که آتش جنگ را برافروخت... در نهایت حضرت علی علیہ السلام ناچار شد به نظر اکثربیت سپاهیان کوفی که همه پیش از دوستی با حضرت علی علیہ السلام، دوستدار انگیزه‌های قبیله‌ای خود بودند،

تن بدھد و ابوموسی را علیرغم نارضایتی، به نمایندگی خود قبول نماید.^۱

■ سرانجام حکمیت

در مقاله‌ی مورد بحث می‌خوانیم:

پس از گفت‌وگوهای بسیار، ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص در این مورد به توافق رسیدند که تصمیم‌گیری در مورد خلافت را به اهل حل و عقد و اصحابی که هنوز در قید حیات هستند و رسول خدا^۲ تا هنگام فوت خود از آنان راضی بود، بسپارند، سورایی مشکل از خود حضرت علی، سعد بن ابی‌وقاص، سعید بن زید و عبدالله بن عمر... متأسفانه، برای اجرای موارد مورد اتفاق حکمین، گام‌های عملی برداشته نشد؛ و حاصل گفت‌وگوها و حکمیت آنان، موجب رضایت طرفین قرار نگرفت؛ و بزرگان اصحاب برای انتخاب خلیفه نتوانستند گرد هم بیایند، و اوضاع میان حضرت علی و معاویه همچنان به صورت قبلی باقی ماند.

این مقاله، مطلب فوق را از کتاب *العواصم من القواسم* تأثیف ابوبکر بن عربی، نقل می‌کند که او نیز سند را، چنین ذکر کرده: ذکر الدارقطنی بسنده إلى حضين بن المنذر^۳ در منابع سه گانه‌ی مقاله‌ی نیز، همین مدرک از کتاب *العواصم*...، برای ادعای فوق، ذکر شده است.^۴

محقق کتاب *العواصم من القواسم* محب الدین خطیب در پاورقی، سند این نقل را از قول دارقطنی آورده، البته منبع این نقل را ذکر نکرده است، درحالی که این سند مشتمل بر افرادی ناشناخته است. افزون بر ضعف سند و انفراد این نقل، ابهامات قابل توجهی نیز در آن هست. از جمله، در ابتدای نقل آمده:

۱. صلاح عبدالفتاح الخالدي، الخلفاء الراشدون بين الاستخلاف والاستشهاد، ترجمه فارسي (خلفای راشدین از خلافت تا شهادت) ، ترجمه عبدالعزيز سليمي، صص ۳۲۶ و ۳۲۷

۲. أبو بكر العربي، العواصم من القواسم ، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، عریستان سعودی، ۱۴۱۹-

۳. امazon محمد، تحقيق مواقف الصحابة ، ص ۵۲۴ – صلابی ، اسمی المطالب ، ص ۵۹۵ – خالدی ، الخلفاء الراشدون ، ص ۳۲۸

وقتی عمرو [بن عاص] ، معاویه را عزل کرد، حضین بن منذر در نزدیکی خیمه‌ی معاویه خیمه زد. خبر که به معاویه رسید، او را طلبید و گفت: از عمرو عاص اخبار ناخوشایندی به من رسیده، نزد او برو و بپرس در گفتگویی که با ابوموسی داشتید، چه تصمیمی گرفتید؟

در ادامه ، حضین از قول عمر و عاص می‌گوید :

آن چه راجع به حکمیت نقل می شود صحیح نیست، بلکه پیشنهاد ابوموسی، واگذاری تعیین خلیفه به کسانی از اصحاب رسول خدا بوده که حضرت در هنگام رحلت، از آنان راضی بودند.

جالب این که در ادامه این نقل ، ذکر نشده که نهایتاً چه تصمیمی گرفته شد ، و تنها پیشنهاد ابوموسی ، از قول عمرو عاص بازگو شده است. از طرفی در پاورقی کتاب العواصم... در معرفی «حضرین بن المنذر» آمده است : «از خواص حضرت علی الله همراه ایشان جنگید». و دیگران ذکر کرده‌اند که او پرچمدار سپاه امیرالمؤمنین علی الله بوده است.^۱ حال چگونه است که، معاویه پرچمدار سپاه حضرت علی الله را مأمور می‌کند ، تا برای جویا شدن از تصمیمات حکمین ، و سؤال از عمرو عاص ، نزد عمرو برود!!! ثانیاً : اگر ادعا شود که عمرو عاص ، معاویه را عزل کرده است، این کار در نشست حکمین و چند ماه پس از آتش بس در جنگ صفين صورت گرفته، پس دیگر خیمه‌ای در کار نبوده است !

ثالثاً : در *التاریخ الكبير* بخاری ، از قول حضین بن منذر آمده است: «زمانی که معاویه، عمرو عاص را از حکومت مصر خلع کرد [نه آنکه عمرو معاویه را عزل کرده باشد] در نزدیک خیمه‌ی او خیمه زدم ، سپس او مرا نزد عمرو عاص فرستاد ...»^۲ ملاحظه می‌شود که دو نقل ، تا چه حد مغایرت دارد!

۱. از جمله ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ* ، ج ۲ ، ص ۶۹ – نصرین مزاحم ، وقعة صفين ، ج ۱ ، ص ۳۰۰ – ابن عساکر ، *تاریخ دمشق* ، ج ۱۴ ، ص ۳۹۶ و دیگران

۲. محمد بن إسماعيل ، *التاریخ الكبير* ، دارالفکر ، ج ۵ ، ص ۳۹۸

■ نقل صحیح دربارهٔ سرانجام حکمیت

نقل مشهوری در این باره وجود دارد که بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز آن را از چند طریق نقل کرده‌اند؛ از جمله ابن سعد در **الطبقات الکبری** (ج/۴/ص ۲۵۷)، دینوری در **الاخبار الطوال** (ص ۲۰۴)، ابن عساکر در **تاریخ مدینه دمشق** (ج/۴/ص ۱۷۳)، بلاذری در **در انساب الأشراف** (ص ۳۵۱)، طبری در **تاریخ طبری** (ج/۴/ص ۵۲)، ابن اثیر در **الکامل فی التاریخ** (ج/۳/ص ۳۳۲)، ذہبی در **تاریخ الاسلام** (ج/۳/ص ۵۴۹۸)، ابن کثیر در **البدایه و النهایه** (ج/۷/ص ۳۱۴).

طبق این نقل، عمرو عاص و ابو موسی توافق کردند تا امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه را خلع نموده، کار انتخاب خلیفه را به مسلمانان واگذارند. ابو موسی ابتدا سخن گفت و نتیجه حکمیت را براساس مذکور اعلام کرد، اما وقتی نوبت به عمرو عاص رسید، او گفت:

سخن ابو موسی را شنیدید، و او یار خود [حضرت علی علیه السلام] را خلع کرد،
من نیز علی را خلع و معاویه را بر خلافت ثبیت می کنم. معاویه ولی
خون عثمان و نزدیک ترین فرد به او و شایسته جانشینی او است.

همچنین طبری در **تاریخ طبری** (ج/۴/ص ۴۲) و عبدالرزاق در **المصنف** (ج/۵/ص ۴۶۳) نقلی آورده‌اند که، حکایت از تعیین معاویه به عنوان خلیفه از سوی عمرو عاص، در گفتگوی نهایی حکمیت دارد.

ابن عساکر در **تاریخ مدینه دمشق** (ج/۵۹/ص ۱۱۹) به سندی دیگر نقل می‌کند:

میان دو حکم در پنهانی توافقی صورت گرفت، اما عمرو عاص بر خلاف آن عمل کرد، پس ابو موسی را پیش‌انداخت و او علی علیه السلام و معاویه را خلع کرد، سپس عمرو عاص سخن گفت و علی علیه السلام را خلع و معاویه را نصب کرد.

نکته‌ی مورد تأکید ما این است که، نقل حاکی از تصمیم اولیه‌ی حکمیت، مبنی بر خلع امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه، و خیانت عمرو عاص در نصب معاویه، اولاً تنها نقل موجود، از جلسه‌ی نهایی حکمیت است. ثانیاً از طرق متعدد نقل شده و ثالثاً مورد اعتماد بزرگان اهل تسنن قرار گفته و رابعاً قرائی، صحت آن را تقویت می‌کند، مانند نصب عمرو عاص از سوی معاویه به حکومت مصر، پس از ماجرای حکمیت. به راستی چرا اگر عمرو عاص

معاویه را خلع کرده و خشم او را بر اساس نقل العواصم من القواسم برانگیخته بود، وی او را در چنین منصب بالایی قرار داد؟ مضاف بر این که نوشته‌اند شش سال خراج مصر را در اختیار او گذارد و عمرو، از این طریق اموال فراوانی اندوخت.^۱

و یا، **بلاذری** نقل می‌کند: ابن عباس به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «من می‌ترسم معاویه و عمرو عاص، ابوموسی را بفریبند، پس مرا به جای او بفرست»... هنگامی که فریب ابوموسی توسط عمرو عاص پیش آمد، حضرت علی علیه السلام فرمود: «خدا ابن عباس را جزای خیر دهد، او از ورای پرده‌ای نازک به غیب می‌نگرد.»^۲

حاصل آن که، مسئله‌ی «خدعه‌ی عمرو عاص» در خلال ماجراهی حکمیت، از نظر نقلی، قوی تراز آن است که بتوان با خدشه‌ی سندی، آن را مورد تردید قرار داد. کثرت طرق نقل، و قرائن موجود در این موضوع، آن را به صورت واقعیتی غیرقابل تردید در می‌آورد.

■ تلاش بیهوده برای تبرئه‌ی عمرو عاص

چنان که بیان شد مصنف محترم قائل است:

اولاً: «در آن شرایط خلیفه مسلمین تنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود.»
ثانیاً: معاویه و سپاه شام «بیعت با حضرت علی علیه السلام را مشروط به مجازات سورشیان گردانیده بودند.»

ثالثاً: با شهادت عمار یاسر و یاد آوردن سخن رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم راجع به او «برای همگان روشن شد که حق با حضرت علی علیه السلام بوده است و همه باید با ایشان بیعت و از ایشان پیروی می‌کردند.»

پس تا همینجا روشن است که پس از شهادت جناب عمار یاسر هرگونه اقدامی، جز تسلیم شدن به امیرالمؤمنین علی علیه السلام، تخلف آشکار از حق بوده است؛ از جمله، اصل قبول حکمیت از سوی عمرو عاص.

مطلوبی که جا دارد در اینجا اضافه کنیم، تخلف روشن دیگری از سوی عمرو عاص است

۱. خیر الدین الزركلی، الاحلام، دارالعلم للملائين، بیروت، لبنان، چاپ پنجم، ص ۷۹ – و نیز رک. ابن حجر، تهذیب التهذیب، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع، بیروت، لبنان، چاپ اول، ج ۸، ص ۵۱

۲. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۳۶

که نویسنده مقاله، ناچار به قبول آن است. وقتی ایشان تصریح به «مشروعیت خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیہ السلام» در آن برده دارد و این که تنها اعتراض شامیان در جنگ صفين، مربوط به «مجازات سورشیان» بوده است، پس طبعاً حکمین باید در محدوده «مجازات سورشیان» اظهار نظر می کردند و لا غير.

این مطلب، به بداهت از معنا و مفهوم «حکمیت» روش می گردد و نیاز به هیچ دلیل اضافه ای ندارد. پس تأکید نویسنده بر این که حکمین، اقدام به خلع امیرالمؤمنین علی علیہ السلام و معاویه نمودند، خود گواه تخلف آنها است.

خوبشخтанه یکی از سه کتابی که نویسنده، از آنها به عنوان منابع گرانسنج مقاله نام برده، به این مطلب تصریح کرده و می نویسد:

این مسئله میان مورخان، معروف و مورد اتفاق است که اختلاف بین
علی علیہ السلام و معاویه، موضوع قصاص نمودن قاتلان عثمان بود، چنان که
معاویه گمان می کرد علی علیہ السلام در قصاص گرفتن برای عثمان و کشتن
قاتلان او کوتاهی کرده است و به این جهت از بیعت و اطاعت علی علیہ السلام
سر باز زد... و به دلیل نافرمانی او و شامیان، در نظر علی علیہ السلام، آنان خروج
کنندگان بر مقام خلافت دانسته شدند...

به همین جهت است که این حزم می گوید:

علی علیہ السلام با معاویه به دلیل نافرمانیش در سراسر شام جنگید و معاویه نیز
هرگز فضل علی علیہ السلام و شایستگی ایشان بر خلافت را منکر نشد، بلکه
اجتهادش او را بدین دیدگاه کشاند که قصاص کردن قاتلان عثمان، مقدم
بر بیعت است.^۱

نکته‌ی جالب توجه، انگیزه‌ی مؤلف کتاب فوق الذکر از بیان مطالب فوق است؛ ایشان مانند نویسنده مقاله، روایات تاریخی حاکی از اتفاق اولیه حکمین بر خلع امیرالمؤمنین علی علیہ السلام و معاویه، و تخلف بعدی عمروعاص را مردود دانسته و از این زاویه، یادآور شده که اساساً اختلافی که حکمین باید به آن رسیدگی می کردند، قصاص قاتلان عثمان بوده

است و نه مسئله‌ی خلافت. وی در ادامه می‌نویسد:

به حکمین اختیار داده شده بود تا در مورد اختلاف علی اللہ با معاویه حکم کنند، و اختلاف میان آنان درباره خلافت، و این که کدام یک از آنان بر خلافت سزاوارتر است نبوده، بلکه پیرامون اجرای قصاص درباره قاتلان عثمان بود و این هیچ ربطی به خلافت ندارد. پس اگر حکمین، این ماجراهی اساسی را که از آنان، حکم کردن درباره‌اش خواسته شده بود، رها کرده باشند، و توافقاتی راجع به جایگاه خلافت انجام داده باشند [چنان که روایات رایج القا می‌کند] معناش آن است که آنها موضوع اختلاف را نفهمیده باشند و این، واقعاً امر بعیدی است.^۱

مالحظه‌می فرمایید که جناب محمد امhzون مولف کتابی که نویسنده‌ی این مقاله آن را گرانسنج دانسته، تصریح دارد که ادعای دخالت حکمین در امر خلافت از اساس پذیرفتی نبوده و به معنای تخطی آنها از مأموریت محوله است، که به تعبیر وی، واقعاً امر بعیدی است.

اما اکنون باید به نویسنده‌ی این مقاله گفت: ما و شما در یک مسئله توافق داریم و آن، ورود حکمین به مسئله خلافت و توافق بر سر خلع توان امیرالمؤمنین علی اللہ و معاویه است، گرچه ما معتقد به تخلف بعدی عمر و عاص از این توافق هستیم، و شما مخالف آنید، و همین مسئله‌ی مورد اتفاق، برای اثبات مقصود حکمین کفایت می‌کند، که تصریح محمد امhzون نیز بر همین امر دلالت دارد.

لازم به ذکر است که امhzون برای تبرئه‌ی حکمین بر سیاق مطلب فوق، باید سندی تاریخی ارائه کند تا نشان دهد آنان درباره مسئله‌ی قاتلان عثمان تصمیمی اتخاذ کرده‌اند، که نه ایشان چنین سندی ارائه داده و نه چنین چیزی وجود دارد. باید گفت نهایتاً از کتاب محمد امhzون، با وجود بحث مفصلی که راجع به جنگ صفين و مسائل مربوط به آن انجام داده، نمی‌توان دریافت که حکمین، چه تصمیمی گرفته‌اند. البته این ابهام نتیجه‌ی تلاش بی‌حاصلی است که آقایان برای تبرئه‌ی مجرمان در جنگ و حکمیت

صفین در پیش گرفته‌اند، و هر طرف قضیه را که بخواهند ترمیم کنند، طرف‌های دیگر از دست رها می‌شود!

نکته‌ی دیگری که باید به آقای محمد امجزون یادآور شد، نا به جا بودن اصرار وی بر این است که وظیفه‌ی حکمین، حکم کردن درباره «قصاص قاتلین عثمان» بوده، زیرا - چنان که پیشتر ذکر و شواهدی از کتاب وی ارائه شد - براساس روایت متفق‌علیه «قتل عمارا الفتة الباغية»، تکلیف این مسئله نیز قبلًا روشن و ستمگرانه بودن اعتراض سپاه شام، آشکار شده بود و حکمین هم مانند دیگران یک وظیفه بیشتر نداشتند، تبعیت، و بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام

در پایان، کلامی را که مؤلف **مواقف الصحابة** از قول ابن دحیه کلبی و وی به نقل از محمد بن الطیب الاشعربالاقلانی، در باب حقانیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان کرده، را بازگو می‌کنیم. وی چنان که ذکر شد، نهایتاً مشخص نمی‌کند که حکمین چه کردند، ولی تأکید دارد که آنان حضرت علی علیه السلام را خلع نکردند، و می‌افزاید که اگر چنین حکمی می‌کردند، ایشان خلع نمی‌شد. سپس به نقل از افراد یادشده می‌افزاید:

قرآن و سنت، امامت حضرت علی علیه السلام را تثییت می‌نمود و او را بزرگ می‌داشت و بر صدق و عدالت ایشان و امامت و سابقه اش در دین و تلاش های عظیمش در جهاد مشرکین گواهی می‌داد، همچنین بر قرایت ایشان نسبت به حضرت سیدالمرسلین علیه السلام و پیشستازی وی در علم و حکمت و حلم، و آن که ایشان سزاوار امامت و شایسته به عهده گرفتن بار سنگین خلافت بود.^۱

■ نتیجه گیری

بر اساس آن چه گذشت، تلاش نویسنده‌ی مقاله‌ی مورد نقد، در تبرئه‌ی معاویه و عمر و عاص، به دلیل صفت کشی مقابل حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین، به ویژه ادامه‌ی جنگ پس از شهادت عمار یاسر و همچنین روی آوردن به حکمیت، و همچنین تلاش

وی در تبرئه‌ی حکمین، راجع به نحوه و محتوای حکمیت آنان، بر اساس قطعیات اعتقادی اهل تسنن، و نقلیات مورد اعتماد نویسنده، و مسلمات تاریخی، نابجا و ناوارد است.

این قطعیات اعتقادی و تاریخی شهادت می دهد که – بر اساس عقیده‌ی قطعی اهل سنت مبنی بر حرمت خروج بر حاکم مسلمین – جنگیدن با امیرالمؤمنین علی الله که نویسنده ایشان را خلیفه‌ی بر حق در آن طمان می داند، عملی حرام بوده است.

همچنین اگر ادعای سران سپاه شام، اعتراض به عملکرد حضرت علی الله درباره قاتلان خلیفه‌ی سوم بوده است، علاوه بر حرمت جنگ با آن حضرت پس از کشته شدن عمار یاسر، نابجا بودن این ایراد نیز بر همگان معلوم، و روشن شد که سپاه شام به تصریح رسول اکرم صلی الله علیہ و آله و سلم ستمگر و مت加وزند و خرد گیری آنان بر حضرت علی الله مردود است. براساس آن چه گذشت، حداقل پس از شهادت عمار یاسر، سپاه شام باید تسلیم امیرالمؤمنین حضرت علی الله گشته و با ایشان بیعت می کردند، لذا اساس تحکیم و تشکیل شورای حکمیت، تخلفی دیگر بوده است.

همچنین صرفنظر از نقل‌های قطعی درباره خدעה نمودن عمرو عاص در جریان حکمیت، اساس ورود حکمین در بحث خلافت، که مورد تأیید نویسنده قرار دارد، تخلف از موضوع تحکیم، و تخطی از وظایف محوله به آنان بوده است.

با این همه، جا دارد باز هم بپرسیم، اصرار بر تبرئه‌ی کسانی که تنها یکی از نتایج تخلفاتشان، کشته شدن هزاران مسمان بود، برای چه ؟!

متابع:

- ابن أبي شبيه الكوفي، أبو بكر عبد الله بن محمد، مصنف ابن أبي شبيه (المصنف في الأحاديث والآثار)، مكتبة الرشد، الرياض، الطبعة الأولى ١٤٠٩ هـ
- ابن حجر عسقلاني، أحمد بن علي، تهذيب التهذيب، دار الفكر للطبعه والنشر والتوزيع، بيروت
- ابن حجر عسقلاني، أحمد بن علي، فتح الباري شرح صحيح البخاري، دار المعرفة، بيروت، ١٣٧٩
- ابن حنبل، أبو عبدالله أحمد بن محمد، مسندةً لأحمد، موقع وزارة الأوقاف المصرية، جلد ٧
- ابن عربي، أبو بكر، العوادم من القواسم، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، عربستان سعودي، ١٤١٩ هـ
- أشعري، أبو الحسن علي بن إسماعيل، مقالات الإسلاميين واختلاف المسلمين، دار إحياء التراث العربي، بيروت
- امحزون محمد، تحقيق موقف الصحابة في الفتنة، دار السلام للطبعه و النشر، اسكندرية، مصر، ١٤٢٨ هـ
- بخاري، محمد بن إسماعيل، التاريخ الكبير، دار الفكر
- بخاري، محمد بن إسماعيل، صحيح بخاري، دار الفكر للطبعه والنشر، بيروت، بي تا
- بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الأشراف، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، بيروت، لبنان، ١٣٩٤ هـ: ق
- خالدى، صلاح عبدالفتاح، الخلفاء الراشدون بين الاستخلاف والاستشهاد، ترجمة فارسي (خلفاء راشدين از خلافت تا شهادت)، ترجمة عبدالعزيز سليمي
- ذهبي، محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء، مؤسس الرسالة، بيروت، ١٤١٣ هـ
- زركلى، خير الدين، الاعلام، دار العلم للملايين، بيروت، لبنان، چاپ پنجم
- صلابى، على محمد، أسمى المطالب فى سيرة أمير المؤمنين على بن أبي طالب، دارالتوزيع والنشر الاسلاميه، مصر، قاهره، ١٤٢٤ هـ
- نيسابوري، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، دار الفكر للطبعه والنشر، بيروت
- نووى، يحيى بن شرف، شرح النووى على صحيح مسلم، دار إحياء التراث العربي، بيروت، الطبعة الثانية، ١٣٩٢